

ملانصرالدین و ایران

نود و شش مقاله از مجله‌ی ملانصرالدین

ترجمه فرهاد دشتکی‌نیا



عنوان و نام پدیدآور	ملانصرالدین و ایران: نود و شش مقاله از مجله ی ملانصرالدین / گروه هنرمندان اسلاوها و تاتارها؛ مترجم فرهاد دشتکی نیا.
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۱۸۷ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۸۱۹-۳
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
بادداشت	عنوان اصلی: Molla Nasreddin : The Magazine That Would've Could've Should've
موضوع	ملانصرالدین (مجله) Mulla - Nasr al - Din Magazine
موضوع	شوخی ها و بذله گویی های ترکی آذربایجانی - نشریات ادواری
موضوع	Azerbaijani Wit And Humor -- Periodicals
موضوع	ملتنز سیاسی ایرانی - نشریات ادواری Political Satire, Iranian -- Periodicals
موضوع	ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق. - لطایف و حکایات
موضوع	Iran -- History -- Constitutional Revolution, 1906 -- 1909 -- Anecdotes
موضوع	ایران - سیاست و حکومت - قرن ۱۴ - شوخی ها و بذله گونی ها
موضوع	Iran - Politics And Government -- 20th Century -- Humor
موضوع	ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق. - مقاله ها و خطابه ها
موضوع	Iran -- History -- Constitutional Revolution, 1906 -- 1909 -- Adresses, Essays, Lectures
موضوع	ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق. - نشریات ادواری
موضوع	Iran -- History -- Constitutional Revolution, 1906 -- 1909 -- Preiodicals
شناسه افزوده	دشتکی نیا، فرهاد، - مترجم
شناسه افزوده	اسلاوها و تاتارها (گروه هنرمندان) Slavs And Tatars (Group Of Artists)
رده بندی کنگره	DSR1۵۵۶/م۷ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی	۰۸۳۰۵/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۴۳۰۷۰۰۱



دشتکی

ملانصرالدین و ایران

نود و شش مقاله از مجله ی ملانصرالدین

مترجم: فرهاد دشتکی نیا

(هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)

چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۸۱۹-۳

فهرست

۱. مقدمه‌ی مترجم ۸
۲. کنسول‌های ایران ۱۵
۳. گفت و گوی همشهری‌ها ۱۷
۴. ترقی ایران ۱۸
۵. دو مؤده از آستارا ۲۰
۶. برای ایرانیان ۲۲
۷. پولِ کارگرانِ ایرانی کجا می‌رود؟ ۲۴
۸. قانون اساسی ۲۹
۹. سالارالدوله ۲۹
۱۰. نامه‌ای محرمانه به کنسول ایران در باتوم ۳۱
۱۱. ایرانیانِ ایروان ۳۳
۱۲. مشروطه در اردبیل ۳۴
۱۳. محمد علی شاه و بت پرست‌ها ۳۷
۱۴. از دنیای سیاست ۳۹
۱۵. بی ناموسی ۴۰
۱۶. جناب بحر العلوم ۴۳
۱۷. مشروطه‌ی تبریز ۴۵
۱۸. لالایی ۴۶
۱۹. بقوس السلطنه ۵۰
۲۰. ترس ۵۱
۲۱. سیاست چیست؟ ۵۴
۲۲. کبلایی ممد علی ۵۶

فهرست ■ ۵

۵۹	۲۳. باغ
۶۲	۲۴. ایران مال کیست؟
۶۳	۲۵. وقایع تبریز
۶۵	۲۶. تفاوت
۶۶	۲۷. بایی ها
۶۸	۲۸. گذرنامه
۶۹	۲۹. دعا
۷۱	۳۰. همایون
۷۳	۳۱. پترزبورگ
۷۵	۳۲. وصله
۷۸	۳۳. با یک دست دو هندوانه بر نتوان داشت
۸۰	۳۴. سقوط محمد علی شاه
۸۱	۳۵. ظل السلطان
۸۲	۳۶. محبت
۸۴	۳۷. آهن ربا
۸۵	۳۸. مجاهد
۸۷	۳۹. منفعت
۸۷	۴۰. نطق در انجمن [تبریز]
۸۹	۴۱. پنج نفر
۹۰	۴۲. کنسول کوچک
۹۲	۴۳. انجمن تبریز و قانون
۹۳	۴۴. مشغله‌های اعضای انجمن
۹۴	۴۵. مجاهدان تبریز
۹۷	۴۶. عدالت و مالیات
۹۸	۴۷. آقای مقدس

۴۸. از دنیای سیاست ۹۹
۴۹. واقعه‌ی پارک اتابک ۱۰۰
۵۰. گفت و گو ۱۰۲
۵۱. قیامت می‌شود؟ ۱۰۳
۵۲. انتخابات طبقاتی ۱۰۴
۵۳. قصه ۱۰۶
۵۴. جغرافیای ایران ۱۰۷
۵۵. جواب مسابقه ۱۱۱
۵۶. خاطرات ۱۱۲
۵۷. سفر سردار اسعد به فرنگ ۱۱۳
۵۸. از ولادی قفقاز ۱۱۴
۵۹. محمدعلی میرزا ۱۱۵
۶۰. صدا می‌آید ۱۱۷
۶۱. کنسول می‌آید ۱۱۸
۶۲. خویشاوندی ۱۱۹
۶۳. دلچک ۱۲۱
۶۴. عیدِ نحس ۱۲۶
۶۵. بُزباش اردوباد ۱۲۸
۶۶. کنسول گری ۱۳۲
۶۷. اندر فوایدِ آزادی ۱۳۲
۶۸. مغزِ متفکرِ مشهد ۱۳۵
۶۹. انتخاباتِ قزوین ۱۳۶
۷۰. آزادی چیست؟ ۱۳۷
۷۱. مشروطه‌ی تبریز ۱۳۸
۷۲. محیطِ تهران ۱۴۰

فهرست ■ ۷

۷۳.	ستاره‌ی دنباله دار	۱۴۲
۷۴.	شاهسون ها.....	۱۴۳
۷۵.	رشیدالممالک.....	۱۴۵
۷۶.	تجارت	۱۴۶
۷۷.	صندوق رأی در بندر بوشهر	۱۴۷
۷۸.	سیاست.....	۱۴۹
۷۹.	مرد هم گریه می‌کند؟.....	۱۵۰
۸۰.	بر چشم بد لعنت.....	۱۵۱
۸۱.	انا لله و انا اليه راجعون	۱۵۳
۸۲.	دو فاجعه	۱۵۵
۸۳.	افسوس	۱۵۶
۸۴.	نامه‌ای از ایران	۱۵۷
۸۵.	لندن - تهران	۱۵۹
۸۶.	ما بی‌لقب نخواهیم ماند.....	۱۶۲
۸۷.	تماشا [یی] است	۱۶۳
۸۸.	مسئله‌ی تبلیغات	۱۶۵
۸۹.	رویدادهای ایران	۱۶۶
۹۰.	شعبه‌ی [جدید] کنسول گری	۱۶۸
۹۱.	تنزل	۱۶۹
۹۲.	نامه‌ی سرگشاده‌ی احمد شاه به روزنامه‌ی ملانصرالدین.....	۱۷۱
۹۳.	شوخی.....	۱۷۲
۹۴.	گذرنامه.....	۱۷۴
۹۵.	معمای گذرنامه.....	۱۷۵
۹۶.	بهار مطبوعات و تاجگذاری	۱۷۶
۹۷.	سفرنامه‌ی خرمگس بیک	۱۷۸

مقدمه‌ی مترجم

جلیل محمد قلی زاده، مدیر و سردبیر مجله‌ی ملانصرالدین، در سال‌های پایانی عمر در خاطراتش نوشت: «ملانصرالدین، مولودِ زمانه‌ی خویش بود»^۱. در زمانه‌ای که جلیل محمد قلی زاده به آن اشاره دارد وقوع انقلاب روسیه (۱۹۰۵ م) فضای تنفسی برای مطبوعات فراهم کرده بود. فضایی که در آن در کاریکاتوری سرِ نیکلای دوم (۱۸۶۸-۱۹۱۸ م) آخرین تزارِ روسیه را به تنِ خروسی چسبانده بودند و همین تصویر مثل پتکی بر سرِ میرزا جلیل فرود آمد که حال که نیکلای را به شکلِ خروس می‌کشند چرا او نتواند امتیازِ روزنامه‌ای را بگیرد و نیکلای‌های جهان اسلام را به شکلِ خروس بکشد؟ او پیش‌تر برای روزنامه‌ی «توروز» درخواستِ مجوز کرده بود، ولی به درِ بسته خورده بود. اما این بار حکومت قفقاز امتیازِ «ملانصرالدین» را به او داد.

شاید در نیمه شبِ ۷ آوریل ۱۷/۱۹۰۶ فروردین ۱۲۸۵ که او در چاپخانه‌ی «غیرت» در کوچه‌ی کراسنودسکیِ تفلیس با آن دو کارگر و دوستِ همدلش، فائق نعمان زاده، دسته‌های دستگاه چاپ را شروع کردند به چرخاندن تا ملانصرالدین را صبح روز بعد به دستِ مردم برسانند، تصورش را هم نمی‌کرد راهی را که آغاز می‌کند بیست و پنج سال طول بکشد و ملانصرالدین زندگی او را به قبل و بعد از انتشارش تقسیم کند.

هفته‌نامه‌ی ملانصرالدین بیست و پنج سال (۱۹۳۱-۱۹۰۶ م) / ۱۲۸۵-۱۳۱۰ ش) منتشر شد. چهارصد شماره در تفلیس، هشت شماره در

1. Memmedquluzade, celil. Eserleri. Dörd cildde. Bakı. Onder nesriyya, ۲۰۰۴, IV cild, s:104.

تبریز و سیصد و چهل و هشت شماره در باکو. دو بار به دلیل مشکلات مالی و وقوع جنگ جهانی اول از انتشار باز ماند و سه بار به دلیل مقالات و کاریکاتورهایی که چاپ کرد توقیف شد.

مخاطبان ملانصرالدین در وهله‌ی اول در قفقاز و سپس در سرتاسر جهان اسلام و از جمله در ایران بودند. علاوه بر قفقاز و ایران، عثمانی، هند، مصر، افغانستان و آسیای میانه سرزمین‌هایی بودند که ملانصرالدین در آن جا خوانده می‌شد و هر چه از انتشارش می‌گذشت بر طرفدارانش افزوده می‌شد. شماره‌هایی از ملانصرالدین در برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا و اروپا و ینگه دنیا هم خوانده می‌شد.

ملانصرالدین، نشریه‌ای بود طنز و مصوّر که به زبان ترکی منتشر می‌شد. زبانش ساده بود طوری که گاه به زبان گفتار پهلوی می‌زد. مشی ملانصرالدین دموکراتیک و رویکردش انتقادی بود. او پا در حریم ممنوعه و خطوط قرمز گذاشته بود. سردبیرش می‌گفت مسئله‌ی ما، استبداد شرقی و ظلمت شرق بود که چون کوه پیش روی مان قرار داشت. مسئله‌ی ما، استبداد سلاطین، ظُلُمات خرافات، «کَیْفَ ما یَشاء» شاهان ایران و میدان داری رویاهایی بودند که در درّه‌های خلوت ادعای پادشاهی می‌کردند. مسئله‌ی ما هزاران حشره‌ی خودخواهی بودند که مردم را کُر و کور در جهالت نگه داشته بودند و در وسط میدان ایستاده بودند.^۱ ملانصرالدین منتقد طنز و سرسختِ جهلی بود که سرتاسر سرزمین‌های اسلامی را فرا گرفته بود. هدفش مبارزه با این جهل و آگاهی بخشی در قالب طنز و کاریکاتور بود. جهلی که عاملانی داشت: استبداد و مقدس مآبان و ریزه خوارانِ آن‌ها. در مقابل، زبان زنان، کودکان، فعله‌ها و حمال‌ها، کشاورزان و پیشه‌ورانی بود که صدای‌شان شنیده

نمی‌شد. صداهایی که نویسندگان ملانصرالدین در مقاله‌ها و یادداشت‌ها و کاریکاتورهای شان بازتاب می‌دادند.

جلیل محمد قلی زاده، مدیر و سردبیر مجله، مهمترین نویسنده‌ی ملانصرالدین بود. اغلب سرمقاله‌ها را خودش می‌نوشت. او با امضای «ملانصرالدین»، «جیرجیرک»، «دلچک» و «دمدمی مزاج» نوشته‌هایش را به چاپ می‌سپرد. دلچکی که هر چه از انتشار ملانصرالدین می‌گذشت افسرده‌تر و غمگین‌تر می‌شد. او شاعر برجسته‌ی قفقاز میرزا علی اکبر طاهر زاده (هوپ هوپ) را هم با ملانصرالدین همراه کرده بود. شاعری که ملانصرالدین بخش مهمی از نفوذ و محبوبیتش را مدیون اشعار او بود. هوپ هوپی که برخی شعرهایش بعدها توسط دلسوخته‌ای ایرانی ترجمه و در «نسیم شمال» به زبان فارسی چاپ شد. گفته می‌شود دهخدا هم در «چرند و پرند» نیم نگاهی به هوپ هوپ داشته است. علاوه بر صابر نویسندگان و شاعران برجسته‌ی قفقاز هر کدام در دوره‌ای نوشته‌هایشان در ملانصرالدین چاپ شد. محمد سعید اردوبادی، نریمان نریمانوف، سلمان ممتاز، عینعلی سلطانوف و علیقلی غمگسار. غیر از نویسندگان، چهار کاریکاتوریست هم بودند که ملانصرالدین بخش مهمی از شهرتش را مدیون آن‌ها بود: عظیم زاده، بنیان گذار نقاشی رئالیستی آذربایجان که هزار و پانصد کاریکاتور مجله را کشید. اسکار شمرلینگ و روتر آلمانی و سید علی بهزاد که بهزاد کاریکاتورهای هشت شماره از ملانصرالدین را که در تبریز منتشر شد (اسفند ۱۲۹۹ تا آریبهشت ۱۳۰۰) کشید. کاریکاتورهای این چهار هنرمند بیش از نیمی از حجم ملانصرالدین را به خود اختصاص داده بود و در مناطق مختلف از جمله در ایران مردمی که توانایی خواندن ملانصرالدین را نداشتند با کاریکاتورهای آن مأنوس‌تر بودند.

ایران یکی از ممالکی بود که ملانصرالدین تحولات آن را دنبال می‌کرد و

اخبارش را در حد نسبتاً وسیعی بازتاب می‌داد. توجه به ایران در ملانصرالدین دلایل مختلفی داشت. از یک سو، ایران سرزمین آبا و اجدادی جلیل محمد قلی زاده بود. پدر او از مهاجران آذربایجانی (اهل خوی) بود که در دوره‌ی قاجار برای یافتن کار به قفقاز مهاجرت کرده بودند. از سویی دیگر، دشمنان ملانصرالدین در نهایت قدرت در ایران عصر قاجار قد علم کرده بودند. استبداد محمد علی شاهی و پیوند آن با عاملان جهل و خرافات از مسائلی بود که در راستای هدف‌های مبارزه‌ی ملانصرالدین قرار داشت. انقلاب مشروطه‌ی ایران انگیزه‌ی دیگر و مهمتری بود که ملانصرالدین را ترغیب می‌کرد تحولات ایران را از نزدیک دنبال کند و اخبارش را بازتاب دهد.

از نخستین شماره‌ی ملانصرالدین اخبار و تحولات ایران در قالب‌های مختلفی چون گزارش، یادداشت، سرمقاله، مقاله، کاریکاتور و حتا اعلان‌ها در آن انعکاس یافته است. تهران، تبریز، قره داغ، مراغه، مرند، جلفا، شبستر، اردبیل، آستارا، نمین، ارومیه، خوی، سلماس و ماکو، شهرهایی بودند که بیش‌ترین اخبار و تحولات ایران را در ملانصرالدین به خود اختصاص داده بودند. علاوه بر آن‌ها، تحولات شهرهای گیلان، قزوین، مشهد، اصفهان و بوشهر هم به درجات در ملانصرالدین مورد توجه قرار گرفته است.

آن چه از ایران در ملانصرالدین منعکس می‌شد در موضوعات مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بود. ملانصرالدین گاه به دالان‌های قدرت در ایران سرک می‌کشید و دیده‌ها و شنیده‌هایش را نقل می‌کرد و گاه در بازارهای شهرهای مختلف ایران پرسه می‌زد و از درد و دل‌های مردمی می‌گفت که گرفتار قحطی نان و گرانی بودند. از بازار می‌گذشت و به حمام‌های آذربایجان و تهران و مشهد می‌رفت تا خستگی از تن در کند که آب‌های متعفن حمام‌ها به سرگیجه اش می‌انداخت و همان

سرگیجگی اش را در مجله می‌نوشت. از حمام به مسجد می‌رفت و گفتار و کردار مؤمنان را توصیف می‌کرد. از مسجد می‌آمد و در کوچه پس کوچه‌های شهر به مکتب خانه‌ها می‌رفت و دانش آموزانی را می‌دید که یک چشم‌شان به فلک بود و چشم دیگرشان به نصاب الصبیان. از مکتب که بیرون می‌آمد سایه‌ای را می‌دید که از لای درِ همسایه بیرون افتاده و هنگام رد شدن از جلوی در زنی را می‌دید که فوراً دست بچه اش را می‌گیرد و می‌کشد داخل هشتی. در همان کوچه‌ها دماغش را می‌گرفت تا بوی زباله‌ها بیش‌تر آزارش ندهد. در مسیرش به زنان و کودکانی زل می‌زد که دست‌شان جلوی عابران دراز بود و لقمه‌ای نان طلب می‌کردند که ناگهان بوی تریاک او را متوجه خانه‌ای می‌کرد که دو مردِ میانسال از آن بیرون می‌آمدند و از مرغوبیتِ تریاک می‌گفتند که صاحبِ شیره کش خانه به خوردشان داده بود. می‌رفت به قهوه خانه تا استراحت کند. سوغاتش از قهوه خانه توصیفِ مطربان و نوجوانانی بود که زلف دراز کرده بودند و بیکارانی که چشم چرانی می‌کردند. بعد از استراحت در میهمان خانه‌های پیر از ساس و کک و پشه دوباره به تفلیس یا باکو می‌رفت. دیده‌هایش و شنیده‌هایش را می‌نوشت و کاریکاتورهای‌شان را می‌کشید و به ایران می‌فرستاد تا ایرانیان این بار خودشان را از پشتِ عینکِ ملانصرالدین تماشا کنند. مردم می‌دیدند و قهقهه می‌زدند و به فکر فرو می‌رفتند. در روزهایی که از شهرهای ایران و احوالاتش نمی‌گفت از ایرانیان می‌گفت. از ایرانیانِ مهاجری که برای کسب لقمه‌ای نان زن و بچه و خانمان‌شان را در ایران گذاشته بودند و بدون تذکره به قفقاز رفته بودند. ایرانیانی که میزبانان‌شان «همشهری» خطاب‌شان می‌کردند. واژه‌ای تحقیرآمیز در آن ایام برای ایرانیانِ مهاجر در قفقاز. ایرانیانی که یا چاه می‌کنند یا سبزی می‌فروختند. یا بار می‌بردند یا کارگری می‌کردند. او از ایرانیانی می‌نوشت که حمالی‌شان هم با ترس بود. ترس از کارگزارانِ دولت

ایران که می‌دانستند اغلب آن هموطنان‌شان بی‌گذرنامه و قاچاقی وارد قفقاز شده‌اند. ایرانیانی که در غربت هم از دستِ عاملانِ حکومت قاجار در امان نبودند و باید با همان چندغاز دستمزدشان سبیلِ کنسول و نایب کنسول و فراش‌های کنسول‌گری را چرب می‌کردند. گرسنگی، بیماری، ترس و تحقیر ایرانیانِ قفقاز صفحاتِ فراوانی از ملانصرالدین را به خود اختصاص داده است. ملانصرالدین به واقع صدای ایرانیانی بود که زبان‌شان بند آمده بود.

به رغم جایگاه و تأثیرِ پایدارِ ملانصرالدین بر فضای سیاسی ایران پس از مشروطیت و نیز تأثیرش بر برخی از مهمترین روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران و نویسندگان ایرانی هنوز درباره‌ی ایدئولوژی و محتوای ملانصرالدین پژوهش در خور اعتنایی در زبان فارسی انجام نشده است. آن چه که در زبان فارسی درباره‌ی ملانصرالدین نوشته شده محدود است به بیوگرافی گاه نادرست و مغشوشِ برخی از نویسندگانِ ملانصرالدین و همچنین تأثیرپذیری برخی از نویسندگان و روزنامه‌های ایران از آن. هنوز بسیاری از پرسش‌ها در ارتباط بین ایران و ملانصرالدین بی‌پاسخ مانده است. به نظر می‌رسد زبانِ ملانصرالدین باعث شده محققان تاریخ معاصر ایران نتوانند به داده‌های ملانصرالدین دسترسی داشته باشند. مجموعه‌ی مقالات حاضر شاید گام کوچکی باشد برای برداشتن یکی از این موانع.

مجموعه‌ی حاضر، گزیده‌ای است از مقالاتِ ملانصرالدین درباره‌ی ایران و ایرانیانِ مهاجری که در قفقاز بودند. غیر از یادداشتِ شماره‌ی نود و شش که سفرنامه‌ای است از ملانصرالدین به مشهد که در ده شماره چاپ شده است باقیِ مقالاتِ مضمونِ سیاسی دارند. مقالاتِ این مجموعه درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران، رجال و شخصیت‌های سیاسی و رابطه‌ی حکومت با مردم است. در این مقالات درباره‌ی رخدادهای مشروطه در آذربایجان و تهران،

دشمنان مشروطه، آسیب شناسی کردار مشروطه خواهان، فهم گروه‌های فرودست جامعه از مفهوم مشروطیت، فساد اداری و اقتصادی دولت قاجار، فساد کارگزاران دولت ایران در قفقاز، سیاست‌های قدرت‌های بین‌المللی درباره‌ی ایران، نقد مطبوعات ایران، تغییر سلطنت قاجارها، روی کار آمدن پهلوی و قانون لغو القاب است.

مبنای گزینش مقالات موضوعات سیاسی بوده است. برخی از مقالات این مجموعه، مقاله در معنای متعارف روزنامه نگارانه‌ی آن نیست و شاید «یادداشت» برای برخی از نوشتارها مناسب‌تر باشد. در این مورد ما به ملانصرالدین اقتدا کردیم و یادداشت‌هایش را «مقاله» نام گذاری کردیم! تعداد محدودی از مقالات مجموعه‌ی حاضر در ملانصرالدین به زبان فارسی چاپ شده است که در پاورقی به آن‌ها اشاره شده است. تاریخ انتشار مقالات به شمس تبدیل شده اند. و ترتیب مقالات بر اساس تاریخ انتشارشان است. برای خوانش دقیق‌تر متن برخی از رویدادها و رجال در پاورقی توضیح داده شده است. امید که مجموعه حاضر گام کوچکی باشد در فراهم کردن زمینه‌ی پژوهش در یکی از مهمترین جراید جهان اسلام در ربع نخست قرن بیستم میلادی.

فرهاد دشتکی نیا

کرمان - ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۵

[۱]

کنسول‌های ایران^۱

از آغاز انتشار روزنامه تاکنون ۱۱۶ نامه از باکو و ایروان به دفتر روزنامه رسیده است. نامه‌ها با عنوان «شکایت از کنسول گری ایران» آغاز و با امضای «ایرانی» و یا «کارگر ایرانی» به پایان رسیده اند. خوانندگان مان می‌دانند ما به دو دلیل هیچ کدام از این نامه‌ها را چاپ نکرده ایم: اولاً، نمی‌خواهیم کنسول‌ها از ما برنجند. از ابتدا هم قصد نداشتیم با افراد قدرتمند شاخ به شاخ شویم. به هر روی در مواجهه با مقام معتبری مانند کنسول احتیاط شرط عقل است. جان کلام این است که از کنسول می‌ترسیم. ثانیاً، ما همه‌ی این ۱۱۶ نامه را با دقت مطالعه کردیم و غیر از یک مشت دروغ و بهتان حتی یک حرف راست هم در آن‌ها پیدا نکردیم.

مثلاً کربلایی فرج از باکو نوشته است که «فراش کنسول گری، مست و لایعقل و پیاله به دست دم در میخانه در کوچه‌ی ورخنی تَزیپیرسکی* یقه‌ام را گرفت و چهار منات^۲ خواست. گفتم: «والله! کارگرم. پولی در بساطم نیست» عصبانی شد و شراب را پاشید به صورتم و کشان کشان برد پیش نایب. با کتک چهار منات گرفتند و ولم کردند. هر چقدر فریاد زدم که «آخر این پول را برای چه از من می‌گیرید؟» گفتند «برای انجمن خیریه اعانه جمع می‌کنیم و تو هم باید کمک کنی. بعد از آن هر چقدر تلاش کردم

۱. ۲۲ تیر ۱۲۸۵، شماره ۱۵، ص ۳-۲.

*. Verxni - Tezepiriski

۲. پول رایج روسیه در هنگام نگارش یادداشت! امروزه واحد پول جمهوری آذربایجان و ترکمنستان است. هر منات برابر با ۱۰۰ کوپک است.

کنسول را ببینم و شکایت کنم، اجازه ندادند»

این نمونه را آوردیم تا ملاحظه کنید که بقیه‌ی نامه‌ها هم مثل این نامه پر از خزعلات است. یا مثلاً اوسا علی از ایروان نوشته است که کنسول ایروان تعدادی از فراش‌ها را به سرکردگی نایب کنسول در جاده‌ی نخجوان و تعدادی را هم در مسیرِ اوچ کلیسا^۱ گذاشته است. نایب‌ها و فراش‌ها چماق به دست از صبح تا غروب کنار جاده صف کشیده‌اند و منتظرند. بله! می‌بینند که از دور چند نفر با سر و صورتی خاکی، خمیده، پابرنه و پیاده با لباس‌های پاره پوره سرشان را انداخته‌اند پایین و آرام می‌آیند. نایب و فراشان به پیشوازشان می‌روند. اولین سؤالی که می‌پرسند این است: «کجایی هستی؟» اگر بگویند رعیت روسیه هستیم، نجات پیدا می‌کنند. اما اگر بگویند ایرانی هستیم کارشان تمام است. نایب، شخصاً جیب‌های مسافران را وارسی می‌کند. اگر در حین وارسی کمترین نشانه‌ی نارضایتی از سوی مسافران دیده شود به فراشان دستور می‌دهد بزنند. گاه پیش می‌آید یکی از مسافران مقاومت می‌کند و اجازه وارسی نمی‌دهد. او را می‌برند نزد کنسول. مثلاً مشهدی حیدرقلی نوشته است که مرا بردند نزد کنسول و گفتند این مرد پر رویی می‌کند. کنسول با عصبانیت از جایش بلند شد. اصلاً یادم نمی‌رود. آدم بلند بالایی بود. من هم که قدم کوتاه است. آمد نزدیک. با پای راستش چنان ضربه‌ای به کلاه زد که کلاه از سرم افتاد. آن قدر با مشت به کلاه زد که کم مانده بود بمیرم. فردای آن روز یک کلاه قند از من گرفت و از سر تقصیرم! گذشت. گفتم: «بین خودمان بماند خان! دیروز بدجوری کتکم زدید» ببینید چه جوابی به من داد: «من مثل سایر کارگزاران نیستم که مفت و مجانی بخورم و بخوابم. من همیشه با غرق جبین به پادشاه

۱. به معنی سه کلیسا. نام کلیسای جامع اچمیادزین.

خدمت می‌کنم»

بقیه‌ی ۱۱۵ نامه هم مثل نمونه‌های قبلی پر از افترا و دروغ است. عرضم این است که درباره‌ی کنسول ایران از این دروغ‌ها زیاد گفته و نوشته شده است. یکی از این بهتان‌ها را هم ابراهیم بیگ به وزیر امور خارجه‌ی ایران زده است: «به خدا پناه می‌برم از این وضع ناگوار که هر جا قدم نهی پر است با دل سوختگان ایرانی که دود آهشان روی سپهر را تیره و تاریک می‌کند. از تعدیات داخله می‌گریزند و در خارجه به ظلم‌های بدتر از آن گرفتار می‌شوند. به هر جا و هر ده که در ممالک روم و روس میرسی، خواهی دید که، جمعی بیکار و بیعار به نام فراش دور یکی را گرفته اسمش را کنسول گذاشته‌اند و به اتفاق آن کمر به تاراج و غارت این بیچارگان آواره از وطن بسته‌اند» (سیاحت نامه ابراهیم بیگ).

ملانصرالدین

[۲]

گفت و گوی همشهری‌ها^۱

م - امروز چهار لنگه بار پارچه را از کنار باغ ملکان تا آن ور شهر بردم. تاجر، یک عباسی مزد حمالی داد. خطا کردم یک کلمه گفتم: «آقا این خیلی کم است» به جان تو چنان سیلی محکمی خواباند توی گوشم که مثل ماست پهن شدم روی زمین. پس این مشروطیت کی می‌خواهد کاری کند

۱. ۲۶ مرداد ۱۲۸۵، شماره ۲۰، ص ۶-۷. همشهری اصطلاحی بود تحقیرآمیز که برای ایرانیان مقیم قفقاز و به ویژه برای کارگران و ایرانیانی که در مشاغل پست به کار مشغول بودند به کار برده می‌شد.

که ما از این توسری‌ها و سرکوفت‌ها خلاص شویم؟! ش - به جان تو مردعلی، توسری و حمالی تا آخر عمرمان خوراک و کار ما خواهد بود. مشروطه برای امثال ما هیچ سودی نخواهد داشت. نمی‌دانم آخر و عاقبت این مشروطه چه می‌شود؟ پا می‌گیرد یا نه؟ فقط این را می‌دانم که اگر هم پا بگیرد و کلایِ علما و نجبا و تجار و آقا‌زاده‌ها مجلس تشکیل خواهند داد.^۱ بدبخت و بی‌چاره‌ها را آن جا راه نمی‌دهند. مگر همین‌ها نبودند که خون ما را توی شیشه کرده بودند؟ چه انتظاری از این مجلس داری؟ همین تاجری که یک عباسی مزد با یک سیلی حواله‌ی تو کرد فردا در این مجلس برای حق تو تلاش خواهد کرد؟ این جماعت نمی‌گذارند ما بیدار شویم. ما هم آن قدر این جا و آن جا از این توسری‌ها می‌خوریم و در سرما می‌مانیم تا تلف شویم. اگر هم سلامت به ایران برگشتیم، باید از این چندرغازی که در می‌آوریم پول چایی خان، پول تریاک فراش و پول خرجی راه مسافرانِ فرنگ را هم بدهیم. این از مشروطیت ما رفیق! والسلام.

حَمَال

[۳]

ترقی ایران^۲

جناب ملانصرالدین!

ده سال است به ایران نرفته‌ام. چند روز پیش به یکی از دوستانم که شاعر است نامه‌ای نوشتم تا از اوضاع ایران برایم بنویسد. دیروز نامه‌ای از

۱. پیش‌بینی این همشهری درست از آب درآمد. مجلس شورای ملی مجلسی طبقاتی بود.

۲. ۹ شهریور ۱۲۸۵، شماره ۲۲، ص ۶-۷

دوستم به زبان فارسی دریافت کردم. نامه را عیناً از فارسی به ترکی ترجمه می‌کنم و برای مجله تان می‌فرستم:

برادر عزیزم هر دم خیال!^۱

خدا را هزاران مرتبه شکر! در زیر سایه‌ی الطاف حکومت‌مان در کمال آزادی و آسایش زندگی می‌کنیم و روز به روز در حال ترقی هستیم و در ردیف ملت‌های متمدن و حکومت‌های معظم قرار گرفته ایم! در آسیا و قطعات خمسه مانند مهتابی‌هایی هستیم که بنی نوع بشر را روشن کرده و دنیای متمدن را ناگهان نورانی کرده ایم.

در دنیای تجارت کالاهای مان روز به روز بازارهای اروپا، آمریکا و استرالیا را پر می‌کند. خدا را شکر! هر هفته در پایتخت مذاکراتی صورت می‌گیرد و قراردادهای تجاری و سیاسی منعقد می‌کنیم. وزرا برای پیشرفت و ترقی مملکت هر ساعت آئین نامه‌های جدیدی تهیه و ابلاغ می‌کنند. هر ساعت اختیارات زیادی از گوشه و کنار امپراتوری مان به وزیر صنایع واگذار می‌شود. کارخانه‌های مان هر روز از اکناف کروی ارض سفارش‌های جدیدی برای ساخت واگن، ناوهای جنگی، بالون، تلفن، تلسکوپ و انواع قوه‌ی ناریه دریافت می‌کنند. کارخانه‌های مان هر ماه، چهار ناو جنگی غول پیکر می‌سازند و روانه‌ی آب‌ها می‌کنند. روزانه نود و پرست^۲ راه آهن ساخته می‌شود. هر سال چندین و چند حکومت خرد مانند «بلوچستان» و «هندوستان» و... تحت نفوذ امپراتوری مان قرار می‌گیرند و زیر سایه‌ی حکومت مان زندگی می‌کنند، چرا به این افتخار نکنیم؟ هر چقدر درباره‌ی گسترش و رونق روز افزون دانشگاه‌ها، دارالفنون‌ها، تئاترها، پارک‌ها و

۱. هر دم خیال امضای محمد سعید اردوبادی بود.

۲. واحد طول روسی، معادل ۱/۰۶۶۸ کیلومتر.